

هو العليم

إشراف ائمه و اولیای الهی بر مسائل مختلف
و اشتباه کاهش جمعیت

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نقد ملاصدرا بر شیخ اشراق در عقول

منفصله

فإن قلت يجوز أن يكون تلك القوة الفاعلة لأبداننا

والمدبرة لها هي نفوسنا الناطقة.^۱

مطلب و اشکال اولی که مرحوم آخوند نسبت به

بیان مرحوم شیخ اشراق درباره اثبات نفوس مجردّه

و عالم عقول، عقول منفصله، هر عقلی نسبت به نوع

خودش و مصادیق خارجی آن نوع - داشتند،

صحبت به این جا رسید که اگر اموری که موجب

بقاء نوع و حفظ نوع هست - از اغذیه و غیر اغذیه -

بخواهد خودش فعال و عامل در تحقق آن آمزجه

خارجیه باشد، این موجب تخلّل و تحلیل است و

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۵۵.

دیگر این اغذیه و این قوا نمی‌تواند هم قائم به آن نفس باشند و بعد هم خود نفس متأثر از آن باشد و موجب بقاء آن باشد.

اشکالی که در اینجا هست این است که ممکن است این‌طور گفته شود که نیازی به تصور یک هم‌چنین عقل منفصل برای بقاء انواع خارجی نباشد، بلکه همان نفس ناطقه در انسان یا در حیوان، خود آن نفس ناطقه، موجب تدبیر این امور در بدن خواهد بود.

البته اشکالی که قبلاً به این قضیه وارد می‌شود این است که: شما نفس ناطقه را در انسان تصور می‌کنید که موجب تدبیر این امور و تبدل اغذیه به اخلاط مختلفه و وارد شدن هر نوع از این تخطیط اخلاط، به عضو خاص است. این مطلب را شما به این کیفیت [درباره انسان] یا در مورد حیوان می‌گویید. حالا در مورد نبات و جماد چه می‌گویید؟ خود آنها دارای انواع مختلف هستند، و ما انواع مختلفی از جمادات را در خارج داریم که همه اینها به اشکال مختلف و اقسام گوناگونی درمی‌آیند؛ این

قضیه که فقط اختصاص به انسان ندارد.

[به عبارت دقیق‌تر] اینکه هر عضوی از اعضای بدن یک نوع غذا را می‌گیرد، [مثلاً] قلب خون را می‌گیرد، مغز قند را می‌گیرد، کبد کل این مواد را می‌گیرد و تجزیه و تحلیل می‌کند - اصلاً آزمایشگاه کبد بیش از صد و بیست نوع خروجی دارد - و هر جزئی به یک قسمت خاص در ترکیبش و در اقسامش می‌رود. شما نسبت به این، این حرف را می‌زنید اما نسبت به سایر انواع از سنگ‌ها چه می‌گویید؟ مگر اینکه ما خودمان همان مطلبی را که گفتیم آن مطلب را در اینجا بیاوریم تا آن اشکال حلّ شود.

علی‌کل‌حال، اشکالی که [توسط] مرحوم آخوند در اینجا شده این است که نفس ناطقه می‌آید تدبیر می‌کند و تمام امور را انجام می‌دهد و هر غذایی را به هر عضوی و هر ماده‌ای را در تسنخ با همان عضو به او می‌رساند.

واقعاً دستگاه و فیزیولوژی بدن عجیب است [آنقدر] که طبّ فعلی اعتراف می‌کند که بسیاری از قسمت‌های بدن و کیفیت کارشان که چه کاری انجام

می دهند برای ما ناشناخته است. در این صورت دیگر اشکالی وارد نمی شود و نیازی به نفس کلی و عقل کلی نداریم که آن عقل بیاید و تدبیر کند. همان نفس هر شخصی از افراد و مصادیق انواع، مزاج خود را تحت تدبیر خود قرار می دهد. بنابراین دیگر مشکل حل می شود و نیاز به اتصال ملکوتی و لاهوتی و عقل فعال و عقل منفصل و افاضه وجود از آنجا نداریم و خودمان همه کار را می کنیم، دیگر نیازی به خدا و پیغمبر نداریم چون خودمان هستیم. اصلاً امام زمان برای چه می خواهد بیاید؟ خودمان در اینجا داریم [کار را انجام می دهیم!]

مضرات دوری از مکتب اولیای الهی در

گذر زمان

من یادم هست، یک زمانی شخصی در همین قم در نماز جمعه صحبت می کرد و من خودم در آن نماز جمعه شرکت کرده بودم. ایشان در نماز جمعه می گفت: «امام زمان هم بیاید همین کارهایی را می کند که ما می کنیم.» نوارش را پیدا کنید شاید گیرتان بیاید. آن موقع ها مثل الآن نمازها را هم ضبط می کردند. می گفت: «امام زمان هم بیاید همین کاری

را می کند که ما می کنیم.» حالا نمی دانم منظورشان همان کاری بود که آن موقع می کردند یا الآن می کنند؟ این را مشخص نکردند. بالاخره روال قضایا این طور [است]. دیگر چه عرض کنیم! هر کسی به قدر فهمش، دانست مدعا را ^۱ **(كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ)**

[روایت] از امام باقر [علیه السلام است]: [إِذَا قَامَ

قَائِمًا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُوبَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ^۳ حالا آیا مسئله محقق شده است و

^۱. گفته اند: مریدی خواجه حافظ شیرازی رضوان الله علیه را در خواب دید و از او پرسید از دو روایت «کشتی شکستگان» و «کشتی نشستگان» در بیت:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز ***

باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

کدام گزینه صحیح تر است؟ و حافظ در جواب فی البداهه چنین گفت:

بعضی شکسته خوانند برخی نشسته دانند ***

هر کس به قدر فهمش فهمیده مدعا را

(محقق)

*. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۵.

^۲. سوره مومنون (۲۳) آیه ۵۳؛ سوره روم (۳۰) آیه ۳۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۶۷:

«و هر حزبی به آنچه در نزد آنهاست شاد و دل خوش می باشند.»

^۳. الکافی، ج ۱ ص ۲۵. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۰:

«زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند دست خود را بر سرهای بندگان می گذارد و با این دست، عقل هایشان را جمع می کند و خردها و اندیشهها

ایمان همه در این مدت کامل شده است [یا نه]؟! آخر
ایمانی برای کسی نمانده است، کمالش به جای خود.

امروز مجله‌ای را راجع به قضیهٔ تحدید نسل
می‌خواندم. در آن زمان مرحوم پدر ما چه وضعی
داشتند و چه خون دلی می‌خوردند. چطور
اعصابشان از برنامه‌هایی که برای این قضیه (کنترل
جمعیت) انجام می‌دهند به هم می‌ریخت.

ایشان یک روز و یا یک شب به من گفتند:

«تمام این برنامه‌هایی که انجام می‌دهند به خاطر

این است که نسل شیعه را در ایران از بین ببرند. و

الآن متصدیان امر، این مطلب را انجام می‌کنند.»

بله بعد از گذشت سالیان دراز حالا تازه می‌گویند

اشتباه کردیم، ببخشید اشتباه کردیم و از خدا

[می‌خواهیم ما را ببخشد].

بنده اخیراً یک خبری شنیدم که عن قریب،

اجتماع سنی در ایران بر اجتماع شیعه غلبه خواهد

کرد. یعنی در عرض چند سال آینده غلبه خواهد

و قوای تفکیریه‌شان کامل می‌گردد.»

کرد. با توجه به [کثرت موالید آنها!] و این قضیه

خیلی خطر جدی است که دارد ایجاد می‌شود.^۱

حالا مشخص شد که دست‌های پشت پرده چه

۱. پایگاه خبری خبر آنلاین، ۱۳ آبان ۱۳۹۰:

«هفته نامه شما (حزب موفقه اسلامی) گوید:

رشد جمعیت شیعی کشور امروز از ۱/۸ درصد به ۱/۶ درصد تقلیل یافته در حالی که رقم رشد جمعیت در میان غیرشیعیان حدود ۷ درصد است و این یعنی جمهوری اسلامی ایران بیست یا حداکثر سی سال دیگر شیعه نخواهد داشت.»

هفته نامه شما، ۱۳ خرداد ۱۳۹۳:

«موضوع رشد جمعیت اهل سنت در ایران، به روزنامه‌های عربستان هم کشیده شد. به گزارش ادیان نیوز، روزنامه‌های عربستان در اقدامی هماهنگ، اقدام به نشر مقاله‌ای مشترک در رابطه با رشد جمعیت در ایران کرده‌اند. این مقاله تأکید می‌کند: «شیعیان دریافتند که اگر اقدام به تولید نسل نکنند تا کمتر از سی سال دیگر، اهل سنت جمعیت غالب در ایران خواهد شد، فلذا ما از تمامی دوستان اسلام درخواست داریم که از این فرصت استفاده کنند و از برادران اهل سنت حمایت کنیم. حمایت ما از اهل سنت باید چند جانبه باشد و نباید دوستانمان را تنها گذاریم، شیعیان با توطئه رشد جمعیت می‌خواهند اکثریت جمعیت شیعه به نفع خودشان باشد.» در ادامه این مقاله آمده است: «البته شیعیان خودشان در این امر مقصر بودند و می‌گفتند زندگی خوب منوط به کمتر داشتن اولاد است و ما از تمامی دوستانمان در ایران می‌خواهیم که با جدیت تمام اقدام به تولید مثل کنند، نگران اقتصاد هم نباشند، ما از آنها پشتیبانی خواهیم کرد.» در پایان این مقاله آمده است: «آمارهای خوبی به دست ما رسیده است و ما متوقع هستیم که شیعیان به زودی زود سرنگون شوند.»

خبرگزاری مهر، ۱۸ خرداد ۱۳۹۳:

«آیه الله محسن حیدری نماینده مردم خوزستان در مجلس خبرگان تصریح کرد: نرخ رشد جمعیت خانواده‌های شیعه به کمتر از یک درصد رسیده و این در حالی است که این آمار در خانواده‌های سنی مذهب چهار درصد است. پیشی گرفتن چهار برابری موالید اهل سنت نسبت به شیعه آینده خوبی در برنخواهد داشت با توجه به اینکه جمعیت سنی مذهب‌ها نسبت به شیعیان تنها یک دهم است اما موالید آنها سرعت بیشتری نسبت به اهل تشیع را نشان می‌دهد.»

بوده است؟! آن زمان که من یادم هست؛ همین آقایان
قم، همین‌هایی که بنده خودم صدایشان را شنیدم آن
موقع‌ها می‌گفتند که پیغمبر گفته است - مسخره
می‌کردند، مسخره می‌کردند - که **تناکحوا تناسلوا**
تکثروا زیاد کنید. [می‌گفتند] آیا ما بچه قاچاقچی
می‌خواهیم؟ آیا ملتِ قاچاقچی و هروئینی
می‌خواهیم یا بچه با تربیت می‌خواهیم؟ حالا که کم
کردید دیگر، الحمدلله مشکل برطرف شد؟! همین
آقایان داشتند می‌گفتند.

فرق دیدگاه اولیای خدا و دیگران در مسائل

مختلف

فرقِ بین کسی که اهل این مطالب باشد بدون آن
نوری که آن نور، او را در آن جهت، اتصال می‌دهد
و وصل می‌کند و حقایق امور را کما هی هی برای او
ظاهر می‌کند و بین کسی که اهل این مطالب است و
آن اتّصال و آن نور را دارد، همین است. بعد از

۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۱،
ص ۱۳۳:

«ازدواج کنید و در ازدیاد نسل بکوشید.»

گذشت ۱۵ سال و ۲۰ سال، تازه می گوید ما اشتباه کردیم. توجّه کردید؟! و این نتیجه عدم اطلاع و عدم توجّه به کلام بزرگان است. بله عدم توجّه، انسان را به اینجا می رساند.

برای من خیلی جالب بود که چطور این مسائل این قضایا برای انسان اتّفاق می افتد. در همان زمان یادم هست که ایشان به من فرمودند:

«تمام اینها به خاطر این است که نسل شیعه از بین برود.»

این مطالب را از پیش خود که نمی گفتند، چون مطالب اینها براساس مطالعات روزنامه و تلویزیون و رادیو نبوده است. اگر آن طور بود که همه جور می توانند آدم را بچرخانند. نقشه شیاطین در دنیا خیلی ظریف تر از این است که [ما تصور می کنیم].

در همان سال آخر یک وقتی مرحوم پدرمان فرمودند: - من دو سال ایشان را تنهایی در صبح های تابستان به جاغرق می بردم و در آنجا حدوداً سی تا چهل دقیقه پیاده راه می رفتیم و بعد به شهر برمی گشتیم - «جز اینکه انسان متّصل به عالم ملکوت باشد و از آنجا مطلب را بخواهد نگاه کند،

هر کسی می خواهد باشد بایّ نحو کان، آن شیاطین
غلبه دارند.»

غلبه شیاطین بر تفکرات انسان

شیاطین در فوت و فن و کار خودشان حاذق و
ماهر و خبیر هستند و با نقشه‌های مختلف جلو
می آیند و مطالب را برای انسان به قسمی بازگو و بیان
می کنند.

شما دیدید، دو نفر می آیند پیش شما با هم هم
نیستند، - این قدر از این قضایا برای من اتفاق افتاده
است که هرچه بشود من می گویم هر دو طرف باید
با هم باشند - یک نفرشان ناله‌ای سر می دهد که آدم
می گوید صد در صد حق با این است. آن چنان بلدند
بچرخانند! اینکه می گویند باید هر دو طرف پیش
قاضی باشند به خاطر این است که همین که طرف
شروع به ناله می کند، او می گوید: این دروغ
می گوید. آن یکی هم از آن طرف می آید بدون این
شروع می کند که من را بدبخت کرده، من را بیچاره
کرده است، قول داده و زیر قولش زده است. همچنین
می گوید که می گوئیم ای بابا این عجب شمر بن

ذی‌الجوشنی است! این می‌رود دیگری می‌آید آقا
این را دروغ گفته است، این دیگر چه فلانی است که
دارد اینطور می‌گوید!

شما نگاه کنید و ببینید که سر یک دعوای
خانوادگی نمی‌توانیم تشخیص بدهیم که حق با چه
کسی است! مگر اینکه دو طرف، هر دو باشند و
قضیه را بشنوند تا اینکه بگویند این دارد دروغ
می‌گوید.

این نویسنده‌ها را نگاه کنید. من یک وقت کتابی
را راجع به تاریخ یک مسئله‌ای می‌خواندم. از اوّل
کتاب، وقتی راجع به قضایای مختلف، شروع به
خواندن کردم نویسنده نشان می‌دهد در این قلم
صادقانه حکایت می‌کند یا کلک و حقه‌بازی می‌کند.
وقتی که وارد [مسئله‌ای] می‌شود یک زمینه‌سازی
می‌کند، یک عبارت‌هایی به کار می‌برد که آدم
می‌گوید: هان، این زمینه‌سازی می‌کند، ذهن را آماده
می‌کند که وقتی به آنجا می‌رسد، یک ذهن آماده به
این نتیجه می‌رسد، دیگر موضع نمی‌گیرد.

این فیلم‌هایی که درست می‌کنند چیست؟ همه
تخیل است. اصلاً دنیا براساس تخیل است. چون

آدم اگر بیاید بگوید فلانی کلک است. [می گویند:]
آقا من یک سال با این آدم بودم دو سال با این بودم
من چیزی از او ندیدم، ما چیزی ندیدیم که مثلاً تو
می گویی او کلک است! شروع می کنی اول حرف
زدن و [اینکه] چه کار کرد و فلان جا این طور و فلان
جا این طور بود و فلانی این طور می گوید و من
شنیده ام بعضی ها این طور می گویند - حالا هیچ کس
هم نگفته است! - بعضی ها راجع به او این طور
می گویند، شنیده ام که حتی یک همچنین قضیه ای هم
اتفاق افتاده است. کم کم کم کم یکی، دو روز که روی
مخ آدم خوب کار کرد دیگر برای رسیدن به آن
مقصد و نتیجه اش خیلی راه درازی در پیش ندارد.
توجه می کنید؟

من یک وقت کتاب تاریخ یک بنده خدایی را
می خواندم. دیدم این هم شروع کرده و دوباره دارد
کربلا درست می کند و زمینه سازی می کند با علم و
کُتل، فهمیدم آقا حرف های این هم [جهتی دارد].
یک دفعه نگاه کردم دیدم یک نفر که من در ذهنم
چیز دیگری بود، کاملاً این را به یک شخصیت دیگر

برگرداند. حالا خوب بود که من می‌دانستم او [چگونه] فردی است! من خودم درباره او اطلاع داشتم اما اگر اطلاع نداشتم کم‌کم ذهنم به‌طور کلی عوض می‌شد.

همه جور آدم هست، همه جور خلاقیت هست، همه جور سحر بیان و سحر قلم هست. اصلاً خود این مسئله یک قضیه‌ای است که چطور - آنهایی که آن طرف هستند - مسئله را بیاید عوض کند و مطلب را برگرداند؟ حالا ببینید شیاطین در این قضیه چه فعالیت‌ها و چه نقش‌هایی دارند؟! چه قسم، بازی‌هایی دارند که می‌آیند و آدم را می‌چرخانند و برمی‌گردانند و بعد هم در فضای خودشان و در وضعیت خودشان می‌برند و به نحوی انسان را قرار می‌دهند که انسان می‌گوید اصلاً غیر از این، راه دیگری وجود ندارد. و اصلاً راه همین است که من می‌گویم، تصمیم همین است که من اتخاذ می‌کنم؛ در حالی که همه آنها زمینه‌سازی و کشک بوده است. خودش برنامه‌ریزی می‌کند، آن سناریو دست خودش است.

حال اولیای الهی در برخورد با حيله‌ها و

آن کس که از آن بالا نگاه می‌کند می‌گوید:
خودتی! طرف هرچه بیاید حرف بزند نمی‌تواند [او
را فریب بدهد]، باز می‌گوید: خودتی خودتی! به آن
شخص نمی‌گویند اما در دلش می‌گویند. وقتی یک
ساعت، طرف خوب خودش را خسته کرد و خودتی
را هم شنید و دید همین‌طور دارند می‌خندد دیگر
راهش را می‌کشد و می‌رود.

[اما] آن کسی که آن طرف نیست، فوری کاغذ را
برمی‌دارد و امضا می‌کند و یک مهر الاحقر العاصی
المُذنب هم ته کاغذ می‌چسباند و می‌گوید: بفرمایید.
بعد هم فردا در روزنامه می‌آورند. اما او در دلش
می‌گوید خودتی خودتی و نه کاغذی از او بیرون
می‌آید، نه نوشته‌ای، نه امضا و مهری؛ این برای
چیست؟ برای این است که از آن بالا نگاه می‌کند.
قبل از اینکه این، وارد خانه بشود او درون او را
می‌خواند و دیگر می‌داند که تو چه چیزی می‌خواهی
به او بگویی.

مرحوم آقا می‌گفتند: «طرف، پیش من می‌آید

وقتی هم که می خواهد بیاید سر کوچه اوّل سیگارش را می کشد - من گفته ام که سیگار نکش - خیال می کند که من او را نمی بینم. وقتی هم که ما را می بیند می گوید: سلام علیکم و دست ما را می بوسد.» این خودتی را من می گویم آقا نگفته است! من دارم می گویم آقا به او می گویند: خودتی! شما سر کوچه سیگارت را می کشی که من نبینم؟!

یک وقتی مرحوم آقا به من می فرمودند: «من به رفقا می گویم اگر می خواهید به مشهد بیایید، بیایید؛ خودتان می دانید. خودتان ببینید چه برای وضعتان، زندگیتان، کارتان صلاح هست. از نظر من بین اینکه همسایه من باشید یا در کره ماه باشید فرقی نمی کند. این همه اش به خودتان بستگی دارد. از نظر من اینطور است، از نظر خودتان هم هر کاری می خواهید بکنید.»

ما هم همین طور هستیم. گاهی ما یواشکی می رفتیم یک کاری می کردیم که آقا نفهمند. وقتی می آمدیم آقا می فرمودند: «حال آقای آقا سید محسن چطور است؟ بله بله! خیال می کنید که کسی نمی فهمد؟ - سرشان را هم این طوری یک خرده

می کردند - ما خیال می کنیم کسی خبر ندارد، مثلاً کلاغ‌ها خبر نمی‌آورند؟» یک وقت می‌گفتیم: آقا خیلی خب فهمیدیم دیگر، فهمیدیم آقا قضیه چیست؟ می‌گفتند: مثلاً کلاغ‌ها خبر نمی‌آورند.

او را دیگر کسی نمی‌تواند گول بزند. مطلبی را که ایشان بارها می‌فرمودند، نمی‌دانم در این نوشته‌ای که خیلی مختصر هست این قضیه را نوشته‌ام یا نه؟ البته در کتاب اجتهاد و تقلید به نحو اجمال راجع به شرایط مرجعیّت آورده‌ام، که باید نفسش متصل باشد و الا مطالب به نحو دیگر پیش خواهد رفت. بله به نظر می‌رسد آنجا در شروط مرجعیّت مسئله را مطرح کرده باشم.^۱

ایشان می‌فرمودند: «هر کسی می‌خواهد باشد، من ای نحو کان و من ای صنف کان، آنها (شیاطین) غلبه دارند و مسائل را به دست می‌گیرند و بالأخره آثارش هم پیدا است.»

^۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۸۷ و ۳۹۸.

ادامه نقد ملاصدرا بر شیخ اشراق

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرماید که: به تدبیر نفس ناطقه، ایراد وارد می‌شود، چون نفس ناطقه نفسی است که باید نسبت به فعل و تصرفاتی که انجام می‌دهد شاعر و عالم باشد. شما کتاب را برمی‌دارید و می‌خوانید و مطالعه می‌کنید و غذا می‌خورید. درحالتی که بعد از اینکه انسان غذا را بلع کرد دیگر نسبت به آنچه که در او می‌گذرد اطلاع ندارد. چه خبر دارد که الآن در این چه می‌گذرد؟ کبد و روده و معده چه کار می‌کند؟ چه وقت غذا وارد معده شده است، چه موقع در صفرا وارد کلدوک^۱ شده است؟ چه موقع هضم کرده است؟ و چه موقع جذب می‌شود؟ اصلاً خبر نداریم. و اینکه به چشم ما چه موادی وارد می‌شود و به مغز ما چه موادی وارد می‌شود. ما هیچ اطلاعی از این مسائل نداریم. درحالتی که تمام اینها روی یک سیستم خاص، نظم خاص، تدبیر خاص، حساب و کتاب خاص انجام می‌شوند. مگر همینطوری الله بختکی،

^۱ Choledoch

کشکی است! شما بخواهید یک کشک و دوغ درست کنید بالا سرش می ایستید که نمکش را چقدر بریزیم، آب چقدر داخلش بریزیم، کشمش و خیار چقدر در آن بریزیم تا آب دوغ خیار درست کنید. [آن وقت بگوییم که] همین طوری این غذاها وارد بدن می شود بعد هم خودش می رود کارش را انجام می دهد و هزارتا چیز انجام می دهد بعد هم نفس ناطقه باید اطلاع داشته باشد؟! چطور نفس ناطقه باید خبر داشته باشد؟ نفس ناطقه خبر ندارد از اینکه در این بدن چه دارد می گذرد؟

کیفیت تصرف نفس ناطقه در جسم

این مسئله که این کارهای مخصوص در تنظیم امور و امثالهم، قطعاً باید در تحت تسخیر مسخری باشد که آن مسخر با اشراف تجردی خودش بتواند همه این امور را تنظیم کند، وگرنه نفس ناطقه که نمی تواند خودش این مطالب را انجام بدهد. البته تا حدودی می توانیم بگوییم این مطلب ایشان صحیح است و توجیه هم می توانیم بکنیم که اشکال ندارد؛ نفس ناطقه خودش با آن احاطه‌ای که نسبت به این

قضیه دارد، خودش تنظیم و اداره کند. لازم نیست که حتماً انسان اطلاع داشته باشد. و آن نفس ناطقه دارای مراتبی است.

ولی این مطلب هست که خود نفس ناطقه به تنهایی صرف‌نظر از آن اتصال کاری را انجام نمی‌دهد. ولی با توجه به آن اتصال، خود نفس ناطقه انجام می‌دهد. خود نفس ناطقه قلب را به ضربان وامی دارد، خود نفس ناطقه به مغز مدیریت بدن می‌دهد و خود نفس ناطقه سلسله اعصاب را چه می‌کند.

بله! ما علم به علم نداریم. آن نفس ناطقه در مقام علم حضوری، خودش این را انجام می‌دهد، ولی ما علم به کار او در مرتبه نفس و در مرتبه احضار علم و اطلاعات نداریم.

اگر ما از این مرتبه ظاهر عبور کنیم [می‌توانیم علم پیدا کنیم]. چون بحث، بحث ظاهر که نیست؛ بحث، بحث مراتب نفس است، نه صرفاً بحث تفکر ظاهر و اطلاع ظاهر و اشراف ظاهر. الآن شما هزار جور شعر در ذهن دارید، هزار مطلب در ذهن دارید، هزار تا اسم در ذهن دارید؛ ولی الآن که من با شما

صحبت می‌کنم، [نسبت به آنها] اطلاع دارید؟!
اطلاع که ندارید؛ ولی وقتی که به شما می‌گویم: آقا
فلان شعر حافظ کجاست؟ می‌گویید: آقا یک دقیقه
به من مهلت بده. شروع می‌کنید گشتن گشتن
[تا پیدا کنید]. از کجا [پیدا می‌کنید؟] تا علم نداشته
باشید که نمی‌گردید. بعد می‌گویید: پیدا کردم و این
شعر اینجاست:

خیال روی تو در هر طریق همراه ماست ***
آقا راجع به خیال، حافظ چه گفته است؟ صبر
کن بینم! حالا این هم بسته به سرعت و بطن حدس
و اتصال برمی‌گردد. می‌گویید: هان پیدا کردم:
خیال روی تو در هر طریق همراه ماست *** نسیم
موی تو پیوند جان آگه ماست^۱

درحالتی که این شعر [از قبل] در ذهن شما بود.
من الآن به شما می‌گویم آقا راجع به فلان کلمه در
اشعار حافظ، [آیا] یک دفعه همه اشعار حافظ در
ذهنتان آمد؟ نه! تا می‌گویم راجع به کلمه صوفی
حافظ چه گفته است؟ شما یک دفعه می‌گویید صبر

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۳.

کن بینم چه شعرهایی در آنها کلمه صوفی آمده است. می‌گوید: یکی پیدا کردم.

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف *** که در

شیشه بماند اربعینی^۱

حالا چه فعل و انفعالاتی در اینجا انجام شد؟ شما

فقط علم به علم نداشتید، علم را داشتید، این علم به

علم با اعمال نفس در اینجا انجام می‌شود، با عمل،

یعنی بیاید یک عملی یک اعمالی را، نسبت به آنچه

که دارد و در ذخیره دارد و مسائلی که برای او حاضر

می‌شود انجام بدهد.

کیفیت علم و اطلاع امام علیه السلام به

مسائل مختلف

این مسئله، مسئله‌ای [است] که در علم امام

علیه السلام مطرح می‌شود. ظاهراً ما این قضیه را در

همان قسمت افق وحی در جمع بین روایاتی که در

بعضی جاها دارد که: **إِذَا شَاءُوا عَلِمُوا**^۲ آورده‌ایم.^۳ و

از آن طرف می‌گویند که اصلاً امام علیه السلام

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۸۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۵. با قدری اختلاف در مصادر.

۳. افق وحی، ص ۲۰۳-۲۰۵.

واسطه است اینها چطور با هم جور در می آیند؟ یعنی اگر بخواهند و اگر نخواهند، وساطت قطع می شود؟! این برگشتش به همان احضار و عدم احضار است. همه مسائل عالم کُن [وجود] تمام اینها، ما سوی الله در نفس امام است.

یک وقتی در مقام نفس، این را به نفس احضار می کند. یک وقتی امام آن را در مسئله نفس خفیّ نگه می دارد، نمی آید اظهار بکند؛ نه اینکه اطلاع ندارد، اطلاع دارد اما آن را اِعمال و احضار نمی کند. چند مرتبه هست، که دو مرتبه اخیرش به این کیفیت است که می آید و صورت آن واقعه را در نفس خود می آورد. ولی همین قضیه در مراتب بالا نفس الواقعة الخارجية و عین الواقعة الخارجية بالعين الشهودی و العلم الحضوری و نفس تحقق خارجی، یعنی خود همان عینیت خارجی است که در نفس امام علیه السلام به این کیفیت است؛ یعنی وساطت بین عالم خلق و عالم امر به این نحوه است. فقط صرف یک تخیل و یک صورت و یک اطلاع نیست، بلکه خود او نفس همان قضیه هست مثل اینکه آن

احساسی که شما دارید، این احساس عین وجود خارجی است.

مثالی برای کیفیت اطلاع و عدم اطلاع امام بر

وقایع مختلف

یک مثال خیلی ساده می‌زنم، ولی دقیق است، شما الان گرسنه هستید، درست؟ آیا این احساس گرسنگی فقط یک فیلم است، یک عکس است، یک صورت در ذهن شماست، یا یک واقعیت در شماست؟ یک واقعیت است. یعنی اول یک احساسی در شما هست، و به عنوان یک واقعیت و یک حقیقت هست؛ و گرنه نمی‌گویید: چرا دلم دارد مشت و مال می‌رود و چرا قار و قور می‌کند و چرا ضعف می‌کند و...، آقا بردار یک نون و ماستی بیار، یک چیزی بیار بخوریم، چرا این قدر سفره را دیر می‌اندازی؟

آدم گاهی اوقات یک جا می‌رود، همین‌طور می‌نشینند و با آدم حرف می‌زنند. آقا برو سفره را بیار بپرداز. وقتی که غذا را خوردیم حالا بیا حرف بزن، یا جوابت را می‌دهیم یا در می‌رویم! دائم حرف می‌زنند که آقا یک سؤال داریم. آقا برو سفره را بیار

و سؤالت را بعد سفره بکن. می‌گویند اجازه می‌فرمایید استفاده کنیم؟ نه نمی‌شود، برو بیار یک چیزی بخوریم. آخر آقا گرسنه‌مان است.

یک دفعه شهرستانی رفته بودیم، چلوکباب آورده بودند - ان شاء الله خدا سلامت بداردش - چلوکباب را که خوردیم، یک دفعه یکی دو نفر آمدند - مثل اینکه جزو فرق دراویش بودند - شروع کردند به سؤال کردن از روح مجرد و نور مجرد و... . گفتم این چلوکباب را چقدر پول دادی؟ پول چلوکباب را بدهم، دست از سرم برمی‌دارید؟ هنوز از گلوی ما پایین نرفته بود سؤال از حور و حدت و کثرت و...، بیا پول چلوکباب را بدهم و خیالم را راحت بکن؟ این احساس گرسنگی که در شما هست، یک واقعیت هست یا نه؟ در همین حین که واقعیت هست، رفیقتان می‌آید بغلتان می‌نشیند و با شما صحبت می‌کند: به‌به! سلام کجا بودی و... . همین [کسی] که به او می‌گوید که آقا برو سفره را بیار که روده کوچک دارد روده بزرگ را می‌خورد و بزرگ هم دارد کوچک را می‌خورد، یک مرتبه که رفیقی

می آید و می گوید: به به! کجا بودی و حالت چطور است؟ شروع می کند به گرم گرفتن و صحبت کردن که کجا بودی تو را ندیدم و گرفتار بودم و نتوانستم پیام، نیم ساعت می نشینی با این حرف می زنی. حالا وقتی که داری حرف می زنی [یادتان می افتد که] آقا راستی گرسنه مان هست، می گوئیم: آقا چرا [غذا] را نیاوردی؟ می گوید: آقا دیدم شما دارید با ایشان صحبت می کنید، گرم صحبت هم هستید حالا بعد از سالیان سال به هم رسیده اید. با آمدن او این حالت گرسنگی در شما از بین نرفت، وجود دارد، آمدن او [روی گرسنگی] یک پرده ای انداخته است. علم به آن مسئله رفت و به جایش علم دیگر آمده است. وقتی که صحبت تمام شد و فهمیدید که مشکلی ندارد و خوب است. می گوید آقا چرا سفره را نیاوردید آقا از گرسنگی مردیم، می گوید من دیدم دارید صحبت می کنید. این [گرسنگی] وجود دارد...

یا فرض کنید که در حالت سیری، وقتی که الان شما سیر شدید، این حالت سیری را در وجود خودتان احساس می کنید یا نه؟ آیا این احساس را

کسی به شما می‌گوید که آقا شما این ظرف پلو را خوردید لذا دیگر گرسنه نیستید؟ نه! نیاز ندارد کسی به شما بگوید. همین‌که شما این ظرف پلو را می‌خورید یک احساسی برای شما پیدا می‌شود که با آن احساس قبل متفاوت است. این احساس یک واقعیّت است، یک حقیقت است، اسم این واقعیّت می‌شود سیری. وقتی این احساس برایتان پیدا شد، آن وقت به فرد می‌گویید آقا سیر شدم و خیلی ممنون از پذیرایی و از ضیافت شما، دیگر سیر شدم. این «دیگر سیر شدم»، می‌شود علم به علم. اوّل علم به نفسِ همان واقعیّت در وجودتان تحقّق پیدا کرد. بعداً نسبت به او یک علم مجدّد به عنوان علم حصولی پیدا می‌کنید. آن اولی حقیقتش علم حضوری است، علم به علمش می‌شود علم حصولی.

حالا که شکم‌تان سیر شد شروع می‌کنید با یک نفر صحبت کردن و از مسائل گفتن. بنشین ببینیم آنجا چه خبر است؟ بنزین گران شد یا یارانه به شما دادند یا ندادند؟ سرتان را کلاه گذاشتند یا نه؟ آدم

وقتی شکمش سیر شود شروع می کند از این مسائل حرف زدن، تا گرسنه است نه فکر یارانه است، نه فکر رایانه است، نه فکر پایانه است، نه فکر چارپایانه است؛ ولی همین که شکم سیر شد شروع می کند در این مسائل سیر کردن که دنیا چیست؟ اوضاع چیست؟

شروع می کند به صحبت کردن درحالی که سیری وجود دارد، اما غفلت می کند از اینکه چیزی بخورد یا نخورد. وقتی که صحبت تمام می شود و همه مسائل و همه [خبرها] را گشت^۱ یک دفعه می گوید: آقا چرا نمی خورید؟ شما که همه اش دارید حرف می زنید، [جواب می دهد] آقا سیر شدم. دوباره این علم به این علم برای او پیدا می شود. یعنی باید توجه کند، توجه که می کند یک واقعیتی که الآن برایش هست نسبت به آن واقعیت واکنش نشان می دهد،

^۱ حرف های صد من یک غاز هم که برایش ارزش ندارد و به اندازه [ذره ای] به فهم و ارتقاء انسان هم کمک نمی کند. اینکه بزرگان می گویند که انسان نباید دنبال خبرها باشد، به خاطر همین می گویند؛ چون صد من یک غاز هم ارزش ندارد. این طرف چیست آن طرف چیست؟ آدم باید سر خود را پایین بیندازد و راه خودش را برود، آن چیزی که به درد آن طرفش می خورد بایستی پیگیری کند، این طرف که همه حرف ها هست.

می‌گوید: آقا سیر شدم و دیگر میل ندارم حالا
می‌خواهید سفره را جمع کنید؛ جمع کنید.

کیفیت احاطه نفس امام بر همه امور

تمام اشیاء در نفس امام همه به عنوان این واقعیت
وجود دارد، بعد امام خودش در هر وضعی انتخاب
می‌کند تا بخواهد توجه به نفس بیاورد. آن درون
دارد کار انجام می‌شود، آن درون دارد قضایا را در
تمام عالم تدبیر می‌کند؛ این داخل دارد تمام علوم به
هر ذره‌ای از ذرات، ما سوی الله می‌رسد.

جبرائیل که الآن کار انجام می‌دهد به واسطه آن
است که درون [نفس] امام انجام می‌شود؛ عزرائیل
که قبض روح می‌کند به واسطه آن عملی است که در
نفس امام انجام می‌شود و او آن کار را انجام می‌دهد؛
میکائیل که ملک رزق هست و رزق می‌دهد به واسطه
همان عمل امام است. اگر آنچه که در نفس امام است
نباشد، میکائیل می‌شود هیچ، عدم؛ جناب جبرائیل
می‌شود خلاص!

حالا همان چیزی که در نفس امام هست، به
عنوان یک واقعیت خارجی و عنوان نیروی عامله و

مدیره و مدبّره است. این نیرو نه فقط امر و نهی،
[بلکه] نفس این مسئله را دارد اِعمال می‌کند، و آن
قدرتی را که از ماسوی الله برای هر ذره تنزل می‌کند،
دارد در عالم پخش می‌کند. اصلاً می‌دانید قضایا چه
می‌شود؟ تمام ذرات عالم که وجود دارند الآن از آن
نفس امام نشئت می‌گیرند. تا به امام می‌گویند آقا
فلان ذره در فلان کوه در فلان سیّاره‌ای که چهارصد
میلیون سال نوری از ما فاصله دارد، می‌گوید: «آره
آره دارم نگاهش می‌کنم!» تازه این برای دنیاست!
این دنیا و مافیها نسبت به عالم مثال، یک قطره نسبت
به دریا می‌شود. یک قطره با قطره چکان در اقیانوس
اطلس بچکانید، می‌شود [نسبت] قطره به دریا.
خودشان این طوری می‌گویند، العهدة علی القائل.
آنها هم راست گفته‌اند خلاف نگفته‌اند. آن [عالم
مثال] نسبت به بالایی می‌شود یک قطره نسبت به
دریا. آن هم نسبت به بالایی همین طور، تا برسد به
خود ذات پروردگار که اصلاً در آنجا دیگر لاحد و
لارسمی هست، دیگر در آنجا اصلاً نمی‌شود تصور

الآن در دنیا مردم بر سر همین سیاره‌های هنگ کرده‌اند. اخیراً یک سیاره‌ای بدست آورده‌اند که چهارصد میلیون سال نوری فاصله دارد. تا حالا می‌گفتند ده میلیون و دوازده میلیون و خیلی هنر کرده بودند می‌گفتند یک ستاره بیست و چهار میلیون

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۸۵، به نقل از المحتضر:

«مَنْ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ فَقَالَ مَسْأَلَةٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَالَ: سَلْ يَا مُفَضَّلُ. قَالَ: مَا مُنْتَهَى عِلْمِ الْعَالَمِ؟ قَالَ: قَدْ سَأَلْتُ جَسِيماً وَ لَقَدْ سَأَلْتُ عَظِيماً مَا السَّمَاءُ الدُّنْيَا فِي السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ إِلَّا كَحَلَقَةِ دِرْعٍ مُلْقَاةٍ فِي أَرْضٍ فَلَاةٍ وَ كَذَلِكَ كُلُّ سَمَاءٍ عِنْدَ سَمَاءٍ أُخْرَى وَ كَذَا السَّمَاءُ السَّابِعَةُ عِنْدَ الظُّلْمَةِ وَ لَا الظُّلْمَةُ عِنْدَ النُّورِ وَ لَا ذَلِكَ كُلُّهُ فِي أَهْوَاءٍ وَ لَا الْأَرْضِينَ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ لَا مِثْلَ ذَلِكَ كُلِّهِ فِي عِلْمِ الْعَالَمِ يَعْنِي الْإِمَامَ مِثْلَ مُدٍّ مِنْ خَرْدَلٍ دَقَّقْتَهُ دَقًّا ثُمَّ ضَرَبْتَهُ بِالْمَاءِ حَتَّى إِذَا اخْتَلَطَ وَ رَغَا أَخَذْتَ مِنْهُ لَعْقَةً بِإِصْبَعِكَ وَ لَا عِلْمُ الْعَالَمِ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا مِثْلَ مُدٍّ مِنْ خَرْدَلٍ دَقَّقْتَهُ دَقًّا ثُمَّ ضَرَبْتَهُ بِالْمَاءِ حَتَّى إِذَا اخْتَلَطَ وَ رَغَا انْتَهَزْتَ مِنْهُ بِرَأْسِ إِبْرَةٍ نَهْرَةً. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَكْفِيكَ مِنْ هَذِهِ الْبَيَانِ بِأَقْلِهِ وَ أَنْتَ بِأَخْبَارِ الْأُمُورِ تُصِيبُ.»

سالی را کشف کرده‌ایم. الآن با تجهیزات جدید چهارصد میلیون، چهارصد میلیون سال نوری. تازه این [که چیزی نیست، شما فرض کنید] چهارصد میلیارد [سال نوری] مگر می‌شود برای این قضیه حدی تعیین کرد؟! یعنی این احساسی که در این دستگاه پیدا شده و درک کرده است نوری که از آنجا آمده، فرکانسی که آمده است هر چه [که بوده] چهارصد میلیون سال پیش راه افتاده حالا تازه به اینجا رسیده است. اگر در خود همین عالم بخواهیم فکر کنیم خیلی مسائل اتفاق می‌افتد و ممکن است اینجاها خیلی چیزهایی اتفاق بیفتد.

تمام اینها و بالاتر در نفس امام به عنوان یک واقعیت هست، به عنوان واقعیت. علم به این واقعیت در اختیار خودش است. در اختیار خودش است که در هر آنی بخواهد به این واقعیت علم پیدا می‌شود در حالی که آن واقعیت انجام می‌شود؛ نه این که اگر نخواهد [علم داشته باشد] تعطیل می‌شود. تعطیلی یعنی عدم، عدم اطلاع یعنی عدم. اطلاع نفسی، اطلاع لفظی، اطلاع صحبت و تکلم به اراده خودش است، بخواهد یا نخواهد این مسئله به این

کیفیت هست. دیگر به اندازه کافی از این طرف و آن طرف صحبت شد، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ بَقِيَّةً [مطالب برای] بعداً.**

معنای روایت **عند فناء الصبر يأتي الفرج**

تلمیذ: در روایت هست که: **عند فناء الصبر يأتي**

الفرج^۱ یعنی باید انسان صبر کند تا صبرش تمام شود و بعد فرجی حاصل شود؟

استاد: صبر که دست خود انسان نیست. صبر یک حالتی است که در انسان هست. وقتی که انسان صبر می کند این دو حالت دارد - البته خوب نسبت به افراد متفاوت است - یکی اینکه در حین صبر خودش شاعر به این صبر هست که دارد صبر می کند و به هر جا می خواهد برسد برسد. یعنی مقام، مقام تسلیم است، به هر جا می خواهد برسد برسد. در اینجا نیازی نیست به اینکه صبر تمام شود، شاید اصلاً صبرش تمام نشود، [اما] آن عمل انجام می شود. آنچه که منظور حضرت در آنجا هست این است.

واقعیت قضیه این است که انسان وقتی که صبر

^۱. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۰.

می کند به امید اینکه به يك نتیجه ای برسد [صبر می کند]. این حالتی که به امید این است که به نتیجه برسد این حالت ممکن است تمام شود و برای انسان نماند. انسان به جایی می رسد که صبرش تمام می شود آن وقت التجاء پیدا می شود. در التجاء یأتی الفرج، یعنی تا وقتی که روی خودش حساب می کند و می گوید: «حالا صبر می کنم، صبر می کنم، مسئله ای نیست و ما بالاتر از این [مشکل] هستیم.» خیال می کند بالأخره خودمان پای کار ایستاده ایم و نمی دانم چه می کنیم. بعد می بیند نه همین طور شدیدتر و شدیدتر شد؛ می گوید: «خدایا بریدیم دیگر، چیزی نداریم، دیگر چه کار کنیم؟ اگر به حساب ماست دیگر صبرمان تمام شد مثلاً.» اینجا که دیگر التجاء می آید، آن وقت خدا می گوید: «حالا که خودت را کنار گذاشتی حالا ما وارد می شویم، وارد گود می شویم.»

مرحوم آقا می فرمودند: «انسان خوب است از آن اوّل لنگ بیندازد.» این هم که می گویند انسان لنگ بیندازد نه به عنوان اینکه ما بگوییم؛ ما هم شوخی می کنیم، راست هم بگوییم [باز] شوخی می کنیم.

آنهایی که می‌گویند لنگ بیندازد واقعاً هم لنگ را
می‌اندازند، واقعاً هم تسلیم می‌شوند، واقعاً هم
خودشان را چیزی به حساب نمی‌آورند. البتّه انسان
باید سعی خودش را به هر اندازه‌ای که می‌تواند، به
هر اندازه‌ای که از او بر می‌آید بکند. بالأخره اینها در
رسیدن به مطلوب کمک می‌کنند.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند *** هر قدر ای

دل که توانی بکوش^۱

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴.